

آریایی‌ها - آریان‌ها در فلات ایران

پژوهشگر: احمد علینقی

۱۳۹/۱۰/۲۶

مقدمه

آریایی‌ها یا آریان‌ها قوم بزرگی بوده‌اند که در حوزه‌ی نژادشناسی بشر در شاخه‌ی هندواروپایی قرار می‌گیرند. هرچند ماهیت این قوم خیلی واضح نیست و شبهات فراوانی بر خاستگاه و چیستی این قوم بزرگ وارد شده، اما نزد ما ایرانیان و خیلی دیگر از مردم در سرتاسر تاریخ جغرافیایی انسانی، قومی شاخص و تابناک به شمار می‌روند. البته غرض از طرح این کلام نه از باب ترسیم نژادی ممتاز، بلکه منظور اصلی نویسنده، نشان‌دهی نژادی متمایز و سرآمد در بستر گیتی می‌باشد. مردمانی که خصایصی کسب کرده دارند و به جهت ساختار تمدنی و فرهنگی، مبدع آریه‌های اخلاقی - رفتاری شاخص و انسانی بوده‌اند و تشخص شوریده و اثربخشی بر تارک زیست بشری افشانده‌اند. این قوم از تاریخچه‌ی خارق و تابنده‌ای برخوردار بوده و فرهنگ اجتماعی - انسانی ارزنده و گران‌بهایی را بر اهتزاز ستاره‌ی انسانیت نشانده‌اند. شاخص مستند و موثق این کلام، بزرگی و آراستگی در تجلی حکومت ایرانیان عصر قدیم بوده است. با آنکه هویت اصیل این شاخه‌ی انسانی دچار چالش وهم انگیزی گردیده و هجمه‌ی غیرمنصفانه‌ای بر سیل جوهره‌ی تابناک این قوم خلجان وارد نموده و ابهام وسیعی بر آستان کیستی و چیستی این قوم قرار داده شده، اما باید دانست که این قوم بزرگ است و بزرگ می‌ماند.

این نوشته با فاصله از طرح مبانی نژاد پرستانه و غیر واقعی، درصدد است پراکندگی این قوم بزرگ را بر بستر فلات ایران نشان دهد و تبار واقعی و بنیادی دودمان و اقوام زیرتیره کلان نژاد آریایی را براساس اطلاعات موجود دسته‌بندی نماید. این موضوع نیز بدان جهت است که نوشته‌ی انباشته از اقوام آریایی - ایرانی کمتر به چشم می‌خورد و بیشتر نوشته‌ها و مقالات موجود، اطلاعات و دانش توده‌ای و سرجمع از آریایی‌ها فلات ایران و پیرامون ایران بدست نداده‌اند. ضمناً بدان دلیل که آریایی‌ها با نام آریان‌ها در جهان شناخته می‌گردند و واژه آریان نزدیکی مفهومی و لغوی به واژه‌ی ایران دارد، لذا در این نوشتار به جای کاربرد واژه آریایی (کلمه کاربردی در ذهن و زبان ایرانیان) از واژه آریانی استفاده می‌شود.

نژادهای بشری

سیاره‌ی زمین از قدیم مامن نژادهای مختلفی از آدمیان بوده است. در مطالعات دیرین شناسی از انسان و بوم انسانی، شاخص‌ها و معیارهای مختلفی در بخش‌بندی نژادهای بشری دیده می‌شود. برخی شاخص‌های نژادی ریشه‌ی ژنتیک دارند و ساختار ژنومی آدمیان سبب پیدایش نژادی خاص می‌گردد. نژادهای رنگ سفید، زرد، سرخ و سیاه مبین رنگ پوست افرادی خاص می‌باشند که با توجه به رنگ پوستشان دسته‌بندی گردیده‌اند. شکل و گونه‌ی مخ و اسکلت سر یا بدن، میناهای دیگری برای دسته‌بندی نژادی در بین انسان‌ها می‌باشند. برخی دسته‌بندی‌های نژادی مبنای زیست محیطی - بومی یا پنداره‌های باوری - عقیدتی و زبان‌گویی و حتی شیوه‌های رفتاری دارند و برای برخی دیگر، مختصات زیستی و ذهنی آدمیان است که دسته‌بندی‌های گوناگون را برای ابنای بشر باعث شده است. ولی در هر صورت «عنصر نژاد» معیار

شاخص و ممتاز بودن فرد نیست و تمامی ابنای بشر یکسان و در موازات هم هستند. این نوشته نیز همین گفتمان را دنبال می‌کند.

دانشمندان و اندیشمندان مردم شناس و تاریخ پژوه، نژاد بشر بر سیاره‌ی زمین را در پنج گونه قرار می‌دهند؛ نژادهای زرد، سیاه، سفید، سرخ و ماله پنج نژاد اصلی هستند. اما بر مبنای مطالعات و نظریات اخیر، گونه‌های بشری را در سه گونه تقسیم نموده‌اند. زیرا سرخ پوست‌ها را با زرد پوست‌ها و نژاد ماله را با سیاه پوست‌ها یکی حساب می‌کنند. یعنی بر این عقیده‌اند که سرخ پوست‌ها از زرد پوست‌ها و مردمان ماله از سیاه پوست‌ها منشعب گردیده‌اند. اما باید در نظر داشت از میان نژادهای بشری، نژاد سفید یکی از نژادهای با اهمیت و بسیار گسترده در صفحه‌ی گیتی می‌باشد. این نژاد خودش به سه زیر تیره و نژاد هندو-اروپایی، حامی و سامی تقسیم می‌گردد. حام و سام دو تن از فرزندان نوح پیامبر بودند که هر کدامشان نژادی را بر کره‌ی خاکی افشاندند. نلدکه خاورشناس آلمانی مقر قوم حامی را آفریقای شمال شرقی دانسته است. استدلال او نیز رنگ چهره‌ی آنان بوده است. ولی با توافق نظر در نزد کارشناسان، مردم قدیم مصر(قبطی‌ها)، بربرهای لیبی، کوشی‌ها(حبشی‌ها) را بنی‌حام دانسته‌اند. سامی‌ها نیز شامل مردمان شبه جزیره عربستان، بین‌نهرین، شامات و اقوام بنی‌اسرائیل، کلدانی‌ها، آسوری‌ها، فینیقی‌ها و آرامی‌ها می‌باشند. البته تورات مردم فینیقی را حامی محسوب نموده که احتمالاً درست نمی‌باشد. کلان اقوام هندواروپایی^۱ مردمانی هستند که از هند تا اروپا را دربر می‌گیرند. حسن پیرنیا(مشیرالدوله) در صفحه‌ی ۹ کتاب تاریخ ایران، اقوام هندواروپایی را شامل مردمانی از آریان‌ها، یونانی و مقدونی، ارمنی، آلبانی(در شبه جزیره بالکان)، ایتالیا، سلتی(بومی‌های غرب اروپا)، ژرمنی‌ها(انگلو ساکسون‌ها و آلمانی‌ها و نرون‌ها)، لیتوانی و اسلاوی دانسته است. باین حال اگرچه اکثر دانشمندان تاریخ‌نگار و بوم‌شناس به موجودیت نژاد آریایی صحنه گذاشته‌اند و وجود نژاد آریایی را قطعی و حتمی می‌دانند، ولی عده‌ی دیگری موجودیت نژاد آریایی را محل بحث و مناقشه می‌دانند و این طراحی اسمی را هم موضوعی در رده‌ی نژادپرستی و ضداخلاقی قرار می‌دهند. این نوشته محل بحث در مورد مناقشه‌ی قوم آریایی نیست و سعی می‌گردد در حد امکان به مقوله‌ی «کیستی و اقسام تیره‌های آریاییان» پرداخته گردد.

نام‌واژه آریایی/آریانی به بخشی از نخستین قوم هندو-اروپایی منتسب می‌گردد که تا سه هزار سال پیش از میلاد در دو قاره آسیا و اروپا پراکنده و مستقر گردیدند. هرچند ما ایرانیان از واژه «آریایی» برای نامیدن این قوم هندو-اروپایی استفاده می‌کنیم، ولی این قوم در نزد اروپاییان آریانی خوانده می‌شوند. استرابون تاریخ‌نگار و جغرافی‌دان یونانی نیز از واژه آریانا برای معرفی این کلان قوم هندو-اروپایی استفاده نموده است. توماس تروتمن(۲۰۰۴)(۱) و لغت‌نامه‌ی انگلیسی آکسفورد(۲) ریشه‌ی واژه‌ی آریان را از لغت آریا با معنای نجیب در زبان سانسکریت دانسته‌اند. فرهنگ‌نامه‌ی بریتانیکا(۳) نیز واژه‌ی آریانا را از منظر ریشه‌ی زبان‌شناسی به واژه‌ی آریا در زبان هندو-آریانی(یک شاخه از زبان هندو-اروپایی) مرتبط داده است.

۱ - حسن پیرنیا بر آن است که در گذشته برخی تاریخ‌نگاران بجای هندواروپایی از اصطلاح آریانی استفاده می‌کردند که این خطا هنوز هم جاری می‌باشد(تاریخ ایران، ص ۹).

نظریه پردازی در مورد آریان‌ها/آریایی‌ها

با آن که از زاویه‌ی دانش دیرین‌شناختی، شناسایی آریان‌ها و این که ریشه‌ی بومی این مردمان در کجاست نظریه متقن و محکمی موجود نیست، ولی دانشمندان و اندیشمندان دیرینه‌شناس از منظرهای گوناگون به شناخت‌شناسی آریان‌ها پرداخته‌اند و هریک از آنان از روش‌شناسی ویژه‌ای استفاده کرده‌اند. هر دانشمند و اندیشمندی از بخش‌های مختلفی از دانش‌های کانی‌شناسی، تاریخ‌پژوهی، اسطوره‌شناسی، هواشناسی، باستان‌شناسی، متن‌شناسی و زبان‌شناختی بهره برده و با گردآوری شواهد، اطلاعات و داده‌های گوناگون به فرضیه‌سازی خاصی برای «کیستی و از کجایی» آریان‌ها رسیده است. ولی در واقع با انباشت فرضیات و نظریات متعدد و غیر قابل جمع، هنوز نمی‌توان به نظریه‌ی ثابت و پایداری در این مورد رسید. اما از بین چند فرضیه و نظریه‌ی مورد مناقشه^۲، دو نظریه از برهان قوی‌تر و استدلال منطقی‌تری برخوردارند و ادله و قضایای عقلانی در این دو نظریه مشاهده می‌گردد. البته نظریه‌ی نخست مهم‌ترین و معتبرترین فرض بشمار می‌آید و تاریخ نگاران ایرانی و غیر ایرانی زیادی بر این فرضیه پای فشاری دارند. اما نظریه‌ی دوم نیز به سادگی قابل رد نیست و می‌توان با تانی به آن فکر نمود.

نظریه‌ی نخست

این نظریه بسیار قدیمی بوده و نظریه رایج و غالب بشمار می‌آید و از اعتبار تاریخی - نظری بالایی برخوردار می‌باشد. چون در گذشته دانش و علم کاربردی در زمینه‌ی دیرینه‌شناختی ضعیف بود، لذا پیدایی بیشترین شواهد دیرینه‌شناختی و شناخت‌شناسی از درون تاریخ کهن، قاعدتا به وسیله‌ی روش‌های تحلیل و تفسیر هرمونتیک از متون قدیمی و مطالعات کانی‌ها و کتیبه‌ها در قالب علم باستان‌شناختی و همچنین بهره از دو سنت اسطوره‌شناختی و زبان‌شناسی ملل و بوم‌ها صورت می‌گرفت. لذا می‌توان گفت که دلایل ارایه شده از طرف بانیان این نظریه، ریشه‌ای مستند و مستدل در تاریخ کلان داشته و در حال حاضر نیز پیشروترین نظریه به حساب می‌آید. گیرشمن، دیاکونف، حسن پیرنیا و بیشتر کارشناسان پژوهش‌گر بر این نظریه هستند. برطبق این نظریه:

آریان‌ها مردمانی بودند از شعبه‌ی هندواروپایی که در شمال نقشه‌ی امروزی ایران و در جنوب روسیه‌ی کنونی می‌زیستند. برطبق بیان پیرنیا، آریان‌های اولیه حدود سه هزار سال پیش از میلاد از مردمان هندواروپایی جدا شدند و به بخش‌های جنوبی که گرمتر بود حرکت کردند. بخشی از آریان‌ها با نام شاخه‌ی هندو- ایرانی به سمت آسیای میانه حدود کشورهای قزاقستان، تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان امروزی در حومه‌ی دو رود آمویه (جیحون) و سیردریا (سیحون) رفته و مدت‌ها

۲- در باب کوچ آریان‌ها به ایران چند فرضیه‌ی گوناگون مطرح است. برخی مبدا آنان را آسیای میانه (نظریه‌ی اول)، برخی منطقه‌ی بالای قفقاز، برخی منطقه‌ی اسکاندیناوی، برخی اروپای میانه، برخی رود سند، برخی دیگر آسیای صغیر و حتی بین‌نهرین نیز دانسته‌اند.

در آنجا زندگی نمودند. ولی بعدها همین کلان شاخه به دو طیف هندی و ایرانی تقسیم گردیدند. شاخه‌ای به سمت جنوب و غرب حرکت کرد و در فلات ایران و شاخه‌ی دیگر هندی نیز به سمت هند و دره‌ی پنجاب حرکت کردند و منطقه شمال هند را انتخاب نموده و در همان منطقه توقف کردند. ورود آریان‌ها به سرزمین ایران را پیشتر به دوهزار سال قبل از میلاد تخمین زده بودند. اما پیرنیا معتقد است که مهاجرت آریان‌های ایرانی از قرن چهاردهم پ.م. شروع شده و تا قرن هشتم پ.م. امتداد داشته (پیرنیا، تاریخ ایران، ص ۱۲). گیرشمن در صفحات ۵۰ تا ۵۳ کتاب خود (۴) بیان می‌نماید: «به نظر می‌رسد هندو اروپاییان، زادگاه خود را بر اثر فشار اقوام دیگر از عقب ترک گفتند. در طی مهاجرت، آنان ظاهراً به دو دسته تقسیم شدند: یک دسته (که آن را شعبه غربی می‌نامیم) دریای سیاه را دور زدند، و پس از عبور از بالکان و بوسفر، در داخل آسیای صغیر نفوذ کردند. شعبه شرقی (که به نام هندو ایرانی معروف است) در سمت مشرق دریای خزر حرکت کرد. یک دسته (که ظاهراً بیشتر از افراد جنگجو مرکب بود) از قفقاز عبور نمود و تا انحنای عظیم شط فرات پیش راند. یک شعبه از این سواران جنگجوی، در طول چین خوردگی‌های زاگرس مرکزی به حرکت افتادند، و در داخل ناحیه‌ی واقع در جنوب بزرگ کاروانی نفوذ کردند. عاقبت بخش عمده از قبایلی که تشکیل دهنده شعبه شرقی جنبش هندو اروپایی بودند به سمت مشرق رفتند، از ماورای نهر و جیحون (آمو دریای جدید) عبور کردند، و سپس بعد از توقف کوتاهی در دشت بلخ از معابر هندوکش بالا رفتند و در طول پندشیر و رودهای کابل فرود آمدند».

آریان‌های نخستین مردمانی صحراگرد و چادرنشین بودند که به دامداری و بعضاً کشاورزی مشغول بودند. شاخه‌ای برجسته از قوم آریان‌های ایرانی که سکایی‌ها نامیده می‌گردیدند، مردمانی سلحشور و قوی جثه و نیرومند بنیه بودند که میل جنگاوری و صحراگردی داشتند و به جهت نداشت وابستگی به شهرنشینی و مظاهر تمدن‌سازی، نتوانستند برای خود تمدن شاخص و پایداری برپا کنند.

نظریه‌ی دوم

برخلاف نظریه‌ی قبلی و دیگر فرضیات موجود که ریشه‌ی آریان‌ها را در خارج از فلات ایران می‌دانند و کوچ دسته جمعی را اساس شکل‌گیری آنان در آسیا و اروپا تصور می‌کند؛ نظریه‌ی تقریباً جدیدی توسط جهان‌شاه درخشانی در کتاب «آریاییان، مردم کاشی، امرد، پارس و دیگر ایرانیان» مطرح شده است. او در این کتاب ضمن بررسی تاریخ اقوام ایرانی پیشاتاریخ و رد مهاجرت آریان‌های نخستین به ایران، ریشه‌ی اصیل و خاستگاه اصلی آریان‌ها یا آریایی‌های اولیه را در فلات ایران دانسته و بر آن است که مهاجرتی به ایران صورت نگرفته و در عوض این آریایی‌های ایرانی بودند که از خاستگاه اصلی خود به دیگر نقاط کوچ نموده‌اند. درخشانی معتقد است و بیان می‌دارد: «این اقوام در پایان دوره یخبندان که حدود ۱۰ هزار سال قبل از میلاد بوده، در ایران می‌زیسته‌اند. با توجه به اینکه هر چه به گذشته برگردیم هوا سردتر بوده بنابراین، این خاستگاه می‌بایستی در جنوب ایران، محل ریزش سه رود دجله و فرات و کارون امروزی در خلیج فارس بوده باشد. که البته با گرم شدن هوا و آب شدن یخچال‌ها و برآمدن سطح آب، مردم ساکن در حاشیه‌ی مصب سه رود، به سوی شمال مهاجرت کرده

و به مرکز فلات ایران رسیده‌اند و سپس به علت گرمای بسیار زیاد در میانه هزاره پنجم پیش از میلاد به مناطق شمالی تا شمال اروپا مهاجرت کرده‌اند. شواهد علمی و تاریخی بسیاری وجود دارد که این اندیشه درست است. چرا که با تعقیب شواهد زبانشناسی و اسطوره‌شناسی مشخص می‌شود که کهن‌ترین ریشه‌های زبان آریایی که هنوز در زبان‌های ایرانی موجودند، در زبان‌های شمال اروپا یافت می‌شوند. اسطوره‌های ایرانی که شباهت بسیاری با اسطوره‌های هندی دارند، در بخش‌های آغازین بسیار نزدیک به اسطوره‌های اروپا هستند. از سویی تمامی اقوامی که به صورت پراکنده در جاهای دیگر حضور داشته‌اند تنها در ایران متمرکز بوده‌اند. به این ترتیب منابع کهن تایید می‌کنند که برای مردم آریایی خاستگاهی جز فلات ایران نمی‌توان متصور شد. ولی در عین حال آغاز تمدن بوده که پراکندگی آریاییان به سمت شرق و غرب شروع شده است. در فاصله کوتاهی این اقوام تا فلسطین، سوریه و بین‌النهرین پیش می‌روند. از طرف شرق هم تا فلات پامیر و حتی تا نزدیکی سرزمین کره پیش می‌روند. در دوران بعد در راستای غرب به شمال اروپا تا مرز فنلاند و از سوی دیگر تا شمال آفریقا حرکت می‌کنند. این شواهد از طریق زبانشناسی و «وام‌واژه‌هایی» که از زبان آریایی در این زبان‌ها باقی مانده قابل پیگیری است که در کتاب [مورد نظر] مفصلاً در این باره صحبت شده است» (۵). او حضور تاریخی آریایی‌تبارها در ایران را به عصر پیشاتاریخ و از هزاره‌ی چهارم تا هزاره‌ی دوم پ.م. وصل نموده و قایل به فرضیه‌ی حضور آریایی‌ها در هزاره‌های پ.م. برطبق نظریه‌ی اول نمی‌باشد. زیرا که اعتقاد دارد واضعین نظریه‌ی اول پیشینه‌ی تاریخی مستندی در باب ایران پیشاتاریخ ارائه نداده‌اند و تاریخ زیستی پیشاتاریخ ایران آنچنان مبهم و ناشناخته است که انگار کسی در دوران پیشاتاریخ در ایران زندگی نمی‌کرده و مشخص نیست که در دوران پیشاتاریخ چه کسانی در فلات ایران می‌زیسته‌اند. نویسنده کتاب اذعان دارد که نظریه پردازان مهاجرت آریایی‌ها به ایران (نظریه‌ی اول)، با استناد به متن‌های آشوری بوده که یقین دارند نام اقوام ماد و پارس برای اولین بار در قرون هشتم و نهم پ. م. ذکر شده، لذا در پنداری غلط ورود ماد و پارس به ایران را به کمی زودتر از آن زمان متصور نموده‌اند. درحالی که آثار تمدنی یافت شده از هزاره‌ی ششم پ.م. در ایران مبین آنست که برای حداقل شش هزار سال قبل از میلاد، سرزمین ایران خالی از سکنه نبوده و بنابر علایم و ادله‌ی موثق، مردم پیشاتاریخ ایران همان آریایی‌های نخستین بوده‌اند و براساس شواهد موجود دو قوم پارس و ماد بیشتر از سه هزار سال پ.م. در ایران می‌زیسته‌اند. او در پژوهش خود حتی حضور آریایی‌ها در فلات ایران را از نظر زبان‌شناسی به هزاره‌ی چهارم و از نظر باستان‌شناسی تا هزاره‌های نهم پ.م. مرتبط دانسته است.

شایان به ذکر است برخی برای اثبات این نظریه به مقوله‌ی ایران ویج استناد می‌کنند. ایران ویج محلی است که اوستا محل زیست آریایی‌ها معرفی نموده و گفته می‌شود که این محل ظاهراً محلی در فلات ایران و یا پیرامون ایران بوده؛ و احتمالاً بر این مبنا است که زادگاه اولیه آریایی‌ها را در ایران مورد تایید دانسته و گفته‌ی اوستا را شاهی بر رد نظریه‌ی مهاجرت به ایران می‌دانند. اوستا نیز مملکت اصلی آریایی‌ها را «ایرانَ و اِجَ یا ایران ویج (تلفظ امروزی)» یعنی مملکت آریان‌ها نامیده است و «گوید مملکتی بود بسیار خوش آب و هوا و دارای زمین‌های حاصلخیز. ولی ارواح بد دفعه زمین را سرد کردند و چون زمین قوت سکنه را نمیداد مهاجرت شروع شد» (پیرنیا، همان، ۱۲). این کلام اوستا است که مناسب نبودن محیط را

سبب مهاجرت آریان‌ها دانسته است. شرایطی که به دلیل سرما و افزایش جمعیت آریان‌ها و نبود بستر مناسب برای گله‌داری و چادرنشینی، لذا سازگاری برای آریان‌ها فراهم نگردید و مهاجرت به سرزمینهای گرمسیر رخ داد. البته باید گفت که معلوم نیست این توصیف اوستا از سرزمین نخستین آریان‌ها، مربوط به دوره ادغام با آریان‌های اروپایی بوده یا آن که مربوط به دوران پس از آن و در دوران ترکیب آریان‌های هندی-ایرانی بوده است. هرچند آن برخی مورد نظر(واضعین نظریه‌ی دوم)، سخن اوستا را مبین تایید نظریه‌ی دوم می‌دانند، ولی بازهم در رد نظریه آنان می‌توان به گفته‌ی پیرنیا اشاره کرد که اضافه می‌نماید(همان): «محققا معلوم نیست که مقصود از ایران و اِجَ چیست: مسکن اصلی آریان‌ها قبل از جدا شدن از مردمان هندو اروپایی یا مسکن آنها زمانی که با هندی‌ها بوده‌اند؟» یعنی این که یقینا پیرنیا این سرزمین را به بعد از مهاجرت اطلاق می‌کند. پیرنیا اضافه می‌نماید(همان): «در باب تاریخ آمدن آنها به ایران سابقا بعضی از علما عقیده داشتند که حدود دوهزار سال پ.م. بوده؛ زیرا در ضمن تاریخ عیلام برمی‌خوریم به قومی که گمان می‌کنند آریایی بوده‌اند. ولی اخیرا عقیده‌ای که قوت یافته این است که از قرن چهاردهم این مهاجرت شروع شده و تا قرن هشتم امتداد داشته است.» حتی در توجیه تدقیقی نظریه مهاجرت به ایران، پیرنیا برای ورود آریایی‌ها به فلات ایران از اوستا عاریه گرفته و شانزده مملکت را محل اسکان آریایی‌ها معرفی نموده است. به جز یک مورد که مشخص نیست مابقی را به صورت زیر ذکر نموده است:

۱- ایران و ا ج ۲- سوغده = سغد ۳- مورو = مرو ۴- باخدی = باختر ۵- نیسایه = نزدیکی سرخس یا نیشابور ۶- هرای و = هرات ۷- وای کرت = کابل ۸- اورو = طوس ۹- وهرگان = گرگان ۱۰- هرهواتی = رخج ۱۱- ای تومنت = وادی هیلمند ۱۲- رگ = ری ۱۳- سحرپاچنر = شاهرود ۱۴- ورن = صفحه البرز یا خوار ۱۵- هپت هیندو = پنجاب ۱۶- معلوم نیست(برداشت از صفحه ۱۳ کتاب تاریخ ایران نوشته حسن پیرنیا).

به هر حال یقین حاصل است که در راستای نظریه‌ی مهاجرت(چه به فلات ایران و چه از سرزمین ایران) دلایل متعددی عامل مهاجرت بوده‌اند. پیرنیا، درخشانی و دیگر اندیشمندان و تاریخ نگاران ایران و خارجی، چه در گذشته و امروز بر آن هستند که عواملی چون؛ زیاد شدن جمعیت و تنگی جا، کمبود منابع زیستی مانند آب و مرتع چراگاه و همچنین عامل هوایی- جغرافیایی بزرگترین دلایل مهاجرت کلان قوم آریانی به شمار می‌روند.

نام ایران

در گذشته‌های دور و قبل از حاکمیت آریان‌ها بر فلات ایران، مردمان بومی زیادی بر ایران زمین پراکنده بودند. و از آن روی که حاکمیت سیاسی متمرکز و انباشته‌ای در این سرزمین گسترده وجود نداشت؛ لذا نام خاصی بر این کلان سرزمین

خوانده نمی‌شد و هر قوم و تیره‌ای نام اختصاصی خویش را بر ناحیه‌ی زیست خود قرار می‌داد^۳. اما با ورود آریان‌ها به این مرز و بوم پهناور بود که نام ایران هویدا و آهیخته گردید. بر این اساس است که نام ایران از ناوردگاه وجود آریان‌های اسطوره‌ای گرفته شد. آریان‌ها مردمانی بودند که خود را آئریا به معنای نجیب یا باوفا می‌نامیدند، لذا بنابر نظر مورخین و اندیشه پردازان تاریخ- جغرافیا است که گفته می‌شود این سرزمین اول آیران، سپس آیران و سرانجام ایران و ایران نام گرفت. عقیده نلدرکه براین است که تا پانصد سال قبل ایران را ایران با یاء مجهول تلفظ می‌کردند (هم وزن ایوان). اول منصف خارجه که اسم ایران را ذکر کرده اِرائِسْتِن یونانی است و او ایران را آریان نوشته (قرن سوم ق.م.) (پیرنیا، ص ۱۲). اوستا نیز موطن اصلی آریان‌ها را آیران و اَج (احتمالا میان ولگا و دن) با معنی مملکت آریان‌ها نامیده است. باتوجه به مصادیق فوق تردید نیست که نام «ایران» ریشه‌ی لغوی و رابطه‌ی معناداری با نام واژه‌های «آریان» و «آیران و اج» دارد و این واژگان مفاهیم و معانی همسانی را تداعی می‌نمایند.

نژاد آریانی در فلات ایران

(مادها، پارت‌ها، پارس‌ها، سکاها، تورانی‌ها، سرمت‌ها، آلان‌ها، ماساگت‌ها، کوشانی‌ها، هیاتله، میتانی‌ها، هیتی‌ها، آرنی‌ها)

۳ - باید دانست که تمامی ایرانی‌های ساکن در فلات ایران آریانی نیستند و قبل از ورود کلان قوم آریانی به ایران، مردمانی دیگر در این خطه می‌زیستند که قطعا از آریان‌ها جدا می‌باشند. با توجه به بررسی و کاوش‌های به عمل آمده در سازه‌های کهن و باستان و نیز بررسی در متون قدیم، از مردمان مختلفی با این شرح نام برده شده است: ایلامی‌ها یا ایلامی‌ها در جنوب غربی (والتر هینتس در کتاب شهریار ایلام، ایلامیان را نیاکان قوم کهن لر می‌داند). تیوری‌ها (در حاشیه جنوبی دریای خزر می‌زیستند و نام تپورستان یا تبرستان از آنان گرفته شده است). اوراتور (دولت آرات حدود ۱۲۷۰ پ.م. تا ۷۵ پ.م.) یا ارمنستان امروزی. باختری‌ها در باختر، کرمانی‌ها در کرمان، ورکانی‌ها در گرگان و هَرخواتی‌ها در رخج (جنوب افغانستان کنونی) (پیرنیا، همان، ۴۴). گیرشمن درباره‌ی قدیمی‌ترین تمدن‌ها در فلات ایران، از تمدن سیلک (از جنوب تهران تا کاشان) نام برده و این مردمان را سیالک نامیده است (۴). ضمنا از تمدن‌هایی با نام‌های تپه حصار در دامغان، تپه حسنلو در ارومیه، تپه مارلیک در گیلان، تپه کیان در نهاوند، تپه باکون در فارس، تپه جمشید در شمال الشتر، تمدن شهر سوخته و تپه بدهوار در غرب همدان (۶) نیز نام برده شده است. در کتب و متون تاریخی از اقوامی با نام کاسی‌های گوتی و لولوبی نیز نام برده شده، که برخی بر این باورند که کاسی‌ها نخستین آریان‌ها بودند که پیش از مادها به جلگه ایران وارد شدند و در منطقه‌ی زاگرس (نزدیک کرمانشاه) زندگی می‌کردند. ولی بعدها با آمدن مادها به منطقه، ناچارا تابع و با آنها ترکیب شدند. ضمنا گفته می‌شود، چون رب نوع آنان آفتاب بوده و سوریاش نام داشته، لذا بدان دلیل که سوریاش کلمه آریانی است، پس کاسی‌ها نیز آریانی می‌باشند. اما ادوارد مایر (Eduard Mayer) این نظریه را رد کرده و همجواری با آریان‌ها را علت آفتاب پرستی آنان می‌داند. البته پیرنیا ذکری از قوم کاس سو یا کاس سی به عمل آورده که در غرب ایران می‌زیستند (همان، ص ۵ و ۱۳). او خاستگاه نام کاسپین (دریای خزر) را به همین قوم نسبت داده است. چراکه کاسپ یا کسپ جمع کاسی بوده و نظر دارد که این نام را اروپاییان از اسم مردم بومی غرب ایران (همان کاسی‌ها) گرفته‌اند. به این ترتیب مشخص است کاس سوها همان کاسی‌ها می‌باشند. البته پیرنیا در صفحه ۱۳ از کتاب خود شرح دیگری هم از مردم بومی ایران ارائه می‌نماید: «برخی عقیده دارند که سکنه تمام فلات ایران و قفقازیه و اروپای جنوبی در زمان قدیم از سیاه پوست‌ها یا از نژادی که تشکیل نبوده ترکیب می‌یافته. به هر حال وقتی که آریان‌ها به فلات ایران آمده‌اند در اینجا مردمانی یافته‌اند که زشت و از حیث نژاد و عادات و اخلاق و مذهب از آنها پست تر بوده‌اند. زیرا آریان‌ها مردم بومی را دیویاتور نامیده‌اند. رفتار آریان‌ها با این مردمان بومی مانند رفتار غالب با مغلوب بود. بخصوص که آریان‌ها آنها را از خود پست تر میدانستند . . .».

حسن پیرنیا، کلان قوم آریان‌ها را در سه زیر شاخه تعریف کرده است. او بر آن است که اقلیتی اندک از مردم اروپا و بخشی از هندوان آسیایی و مردم کلان سرزمین ایران (به معنای کلی کلمه در قالب فلات ایران) آریانی هستند و دیگر مردمان آریانی بشمار نمی‌روند. اما با این وجود و علیرغم آن که آریان‌ها در سه زیر شاخه‌ی کلی (ایرانی - اروپایی - هندی) تعریف شده‌اند، اما بر اساس کنکاش و کاوش در میان منابع مختلف، احتمالاً بسنده کردن قوم آریانی در سه بخش ایران و اروپا و هند نمی‌تواند دقیقاً صحیح باشد و چند زیرتیره‌ی دیگر نیز در این تقسیم‌بندی جای گرفته و در ماهیت سه بخش فوق قرار نمی‌گیرند. تیره‌هایی که پیش و همراه با سه قوم بزرگ ایرانی ماد و پارس و پارت (اقوام آریانی - ایرانی) در پیرامون فلات ایران می‌زیستند و برخی ایرانی و برخی دیگر ایرانی نبودند. در چارچوب موضوعی دیگر، پیرنیا در صفحه‌ی ۱۰ کتاب خود آریان‌های منطقه‌ی آسیا را به سه قسم شعبه‌ی هندی - شعبه‌ی ایرانی - شعبه‌ی سکایی محدود نموده است؛ اما دانشنامه‌ی بریتانیکا، کریستوفر ژوزف برونر در فرهنگ نام‌های ایرانیکا، رضایی باغبیدی در کتاب تاریخ زبان‌های ایرانی و شاپور شهبازی در کتاب جهان‌داری داریوش بزرگ، سکاه را نیز ایرانی نامیده‌اند. البته پیرنیا در جایی دیگر به ایرانی بودن سکاه اذعان دارد؛ اما در حقیقت ایشان را خارج از ماهیت رژیم - حاکمیت سیاسی و اجتماعی در کلان مدت تاریخ ایران می‌داند.

با این ترتیب مشخص است که وجود آریان‌های دیگری غیر از سه کلان قوم ماد، پارت و پارس تأیید گردیده و برخی از آنان ایرانی و برخی دیگر غیر ایرانی بوده‌اند. ولی این نکته قطعی است که بدانیم به جز آریان‌های کوچ شده به کلان منطقه‌ی اروپا و منطقه‌ی هند، دودمان و اقوام آریانی گوناگونی در کل فلات ایران و حومه‌ی آن زیسته‌اند. البته در باب این که کدامیک از این اقوام آریانی ایرانی بودند و کدامیک ایرانی نبودند، بحث و مناقشه‌ی زیادی مطرح است. ولی با توجه به مختصات جغرافیایی فلات ایران و ترکیب مرزی حکومت‌های مختلف در ایران، تمایز ایرانیان از غیر ایرانیان خیلی آسان نیست. اما بطور مشخص، آریان‌های قبل از حاکمیت پارس‌ها (که نخستین حکومت و تشکیلات انباشته و فراملحلی خارج از ماهیت دودمانی و قومی بودند)، آریان‌هایی بشمار می‌روند که تمایز ایرانی بودن آنان کمی سخت تر است. چراکه هم اطلاعات کافی از آنان در دست نیست؛ و هم اینکه علیرغم قرارگیری در چارچوب محیطی کلان فلات ایران، ولی حاکمیتی جدای از خرده فرمانروایی‌های داخل در بوم ایران همان زمان داشتند و در حال حاضر نیز ماهیت نژادی - جغرافیایی مبهم دارند. در واقع اقوام میتانی و هیتی از این قسم می‌باشند و نمی‌توان گفت ایرانی بوده‌اند. سکاه ماهیت مرزی مشخص شده‌ی قطعی نداشتند و در زمانی طولانی در خیلی سرزمین‌ها پخش بودند. تورانیان، کوشانی‌ها، سرمت‌ها، آلانیان و ... نیز به همین صورت می‌باشند و در چارچوب مرزی ایران امروزی جای نمی‌گیرند، اما به درستی در حوزه‌ی فلاتی ایران جای می‌گیرند و بعضاً نیز ایرانی قلمداد می‌شوند. با این حساب در ایرانی بودن بسیاری فرقه‌ها شبه فراوان وارد است و نمی‌توان به نتیجه‌ی قطعی رسید. در این مقطع برای روشن شدن مقوله‌ی آریان‌های ایرانی و غیرایرانی، پیش از هر چیز لازم است که تعریفی از مختصات جغرافیایی فلات ایران داشته باشیم تا موضوع تمایز آریان‌های ایرانی و غیر ایرانی کمی وضوح یابد.

بطور معمول «فلات ایران» شامل محدوده‌ای با مختصات زیر می‌باشد:

از شمال: دریای خزر، از شمال غرب: ناحیه‌ی قفقاز، از شمال شرق: رود سیحون، از شرق: کوه‌های هندوکش و رود سند، از غرب: رودهای دجله و فرات (متغیر بوده) و از جنوب: خلیج فارس خط فاصل فلات ایران از حوزه‌ی اعراب (سامی نژادهای جنوب) بوده است. به طو کلی وسعت فلات ایران سه میلیون و هفتصد هزار کیلومتر مربع می‌باشد که کشور فعلی ایران حدود یک میلیون و شش صد و چهل و هشت هزار کیلومتر مربع از این مساحت را در بر می‌گیرد.

بدین ترتیب می‌توان بیان داشت علاوه بر نام‌های ذکر شده، ریزقوم‌ها و دودمان‌های دیگری نیز در میان آریانی‌ها دیده شده‌اند که به دلیل نبود اطلاعات موثق و مستند، از نام بردن آنان چشم پوشی کرده و یا این که برمبنای رابطه‌ی ژنتیکی یا موقعیتی که با دیگر اقوام بزرگتر داشتند، در زیرتیره‌ی اقوام زیر قرار می‌گیرند. اما درهرحال با توجه به موقعیت زیستی و نشان‌یابی از سنگ نبشته‌ها، یادواره‌های زیرخاکی و روخاکی موجود و همچنین مطالعات هرمونتیک در نوشته‌های قدیمی و کهن، برداشت امکان‌سنجی و احتمال‌بینی در باره‌ی کیستی و چپستی آریان‌های نخستین تا اندازه‌ای میسر است. برمبنای برداشت‌های تاویلی - تفسیری از متون قدیم نتیجه حاصل است که:

مادها

براساس شواهد و متون معتبر تاریخی مادها اولین قوم آریانی بودند که قبل از پارت‌ها و پارس‌ها حاکمیت دودمانی مستقل در فلات ایران ساختند. ولادیمیر مینورسکی نویسنده‌ی روس تاریخ مادها برآن است که مادها در حدود ۳۰۰۰ سال پیش از این، اولین حکومت متمدن را به مدت تقریبی ۴۸۰ سال در شمال غربی فلات ایران بنا نمودند. فرهنگ بریتانیکا آمدن این قوم به فلات ایران را به صده‌ی هفدهم قبل از میلاد متصل نموده و پیرنیا برآن است که در ابتدای قرن هفتم پ.م. بوده که سلطنت ماد تاسیس شده است. آنان پس از آمدن به خطه‌ی ایران، در آذربایجان و کردستان امروزی ساکن شده‌اند. البته پیرنیا با ظن قوی آمدن آنان به فلات ایران را به همان قرن دهم قبل از میلاد پیوند داده است. پروسوس^۴ مورخ کلدانی براین عقیده است که در زمان‌های قدیم مادی‌ها بر بابل مسخر شدند و به مدت ۲۲۴ سال در آنجا حکومت کردند (پیرنیا، تاریخ ایران، ص ۴۸). به گفته هرودوت مادها به مدت پانصد سال تابع آسور بودند، ولی موافق کتیبه‌های آسوری این احوال ظاهراً از دو قرن تجاوز نمی‌کند (همان، ص ۵۰). مادها و پارس‌ها تابع دولت آسور بودند و از آسوریان و بابلی‌ها چیزهای زیادی اقتباس نمودند. بعد مادی‌ها فنون جنگی را در مکتب عمل از آسوری‌ها آموخته و به قیمت زیاد در زمان هوخشتره از قید آسوری‌ها آزاد و بزودی دولت قدیم آسور را منقرض نمودند (همان، ص ۲۸۰). مادها در ابتدای قرن هفتم پ.م. سلطنت ماد را به پایتختی اکباتان - هگمتانه (همدان امروزی) تاسیس کردند و دی‌اُگو (دیوکس) مؤسس این سلطنت بود. وی دهقان زاده‌ای بود که به جهت عدل و انصاف در میان طایفه سرآمد و محلل مشکلات قوم خود بود و به همین دلیل مردم او را به عنوان پادشاه برگزیدند. دیوکس در مرکز حاکمیت هگمتانه (هنگ متان: محل اجتماع) با ساخت برج‌های هفت دیوار و رنگ آمیزی خاص، رونق خاصی به منطقه داده بود. وی با ترتیب دادن مراسم و آیین‌های ویژه در شیوه‌های پادشاهی و

۴ - مورخ کلدانی که در قرن سوم قبل از میلاد می‌زیسته و تاریخ کلد و آشور را نوشته بود.

تجمات درباری، مردم قوم را در مقابل آسوریان متحد کرده بود. بعد از دیاکو، فرورژتیش (۶۳۳ ق.م. - ۶۵۵ ق.م.) و سپس هُووخ شتر پادشاه گردیدند. هوخ شتر به جهت ضرورت و ایستادگی در مقابل آسور، سپاه سواره نظامی با تجهیزات کامل ایجاد کرد. سپاه او بر سپاه آسور برتری داشت و از ورزیدگی خاصی بهره می‌بردند. ایختوویکو آخرین پادشاه ماد بود که به دلیل نداشتن سیاست و تدبیر حکومتی، به هنگام حمله کوروش هخامنشی، مردم بر او شوریدند و به سپاه کوروش پیوستند.

بطور مشخص تاریخ مدون ایران از زمان مادها آغاز شده است. مادها از تمدن عالی برخوردار بودند، به صورتی که پارسی‌ها در زمان حکومت خودشان از لباس‌ها و آداب مادها اقتباس کردند. در کل مادها و پارسی‌ها تفاوت زیادی با هم نداشتند و از نگاه بیرون (مورخین یونانی) یک حاکمیت ایرانی تلقی می‌شدند؛ بر این اساس همه جنگ‌های ایران را جنگ مادی نام گذاشتند. حتی تا یک قرن کلمه‌ی ماد را به جای پارسی به کار می‌بستند. حکومت مادها زیاد طول نکشید و به علت تجمات درباری و افزون ساختن مالیات‌ها خصوصا در زمان ایختوویکو، مردم از مادها برگشتند و به رقیب تازه نفس پارسی که زندگی ساده و اخلاق سالمی داشت روی آوردند. شبانی، گله‌داری و زراعت شغل اصلی آنان بود. بر اساس پیشرفت صنعتی با عرابه حرکت می‌کردند. اساس خانواده بر ریاست مطلقه پدر بود و تعدد زوجات در آن دوران شایع بود.

پارت‌ها

قسمتی از سک‌ها موسوم به «عشیره داه» بخشی از اراضی بین گرگان و کراسنوودسک امروزی را اشغال کرده بودند و به همین جهت این صفحه را دهستان می‌نامیدند. بعدها به واسطه‌ی مجاورت پارتی‌ها با این مردم؛ بین آنها اختلاطی حاصل شد و از عشیره داه طایفه‌ی آپارتی ممتاز گردید و دودمان اشکانی از این طایفه بیرون آمد. بنابراین نژاد اشکانیان به سک‌ها می‌رسد (همان، ص ۱۴۲). پیرنیا ادامه می‌دهد که از جهت توطئه طولانی مدت اشکانیان در ایران، لذا قطعا آنان ایرانی محسوب می‌شوند و برخلاف برخی که آنان را از نژاد اصغر (زرد) دانسته‌اند، این موضوع مبنایی ندارد، به خصوص که سک‌ها هم آریایی بودند (همان، ص ۱۴۳). با این ترتیب پارت به معنی خراسان کنونی (همان، ص ۱۴۲) سرزمینی بود که سومین تیره از آریان‌ها بعد از مادها و پارسیان را تشکیل می‌دادند. در سنگ نبشته‌های بدست آمده از هخامنشیان اشاره به حدود حکومت پارتیان شده است. پارتیان از شمال به داه (دهستان - ترکمنستان امروزی)، از جنوب به کارمانی (کرمانی امروز)، از شرق به هریوه (هرات امروزی) و از غرب به سرزمین مادها محدود می‌گردیده است. پارت‌ها آریان‌های دلاوری بودند که توانستند حاکمیت سلوکیان را در ایران بشکنند و ایران را از بند یونانیان - سلوکیان آزاد سازند. پارتیان ۴۷۰ سال بر ایران حکم راندند. استقرار پارت‌ها هم عصر با امپراتوری روم در غرب بود و چند جنگ بزرگ بین آنان رخ داد. به هنگام سلطنت خسرو اشک ۲۳، تراژان امپراتور روم بود. او در پی آن بود که اسکندر ثانی گردد و مجددا بر ایران حاکم شود. لذا به همین دلیل به سال ۱۱۵ م. زحماتی برای ایران ایجاد کرد. اما در این راه موفق نگردید و در ۱۱۷ م. درگذشت. پارتیان حکومتی بودند که توانستند یک دولت متحده و متشکل را پس از سلوکیان در ایران برسازی نمایند و با ایجاد سدی قدرتمند در برابر

سیل نهضت رومی به شرق، بسط و گسترش عظیم روم در شرق را خاتمه دادند. زبان پهلوی^۵ اشکانی همان زبان آریان‌ها بود که با ورود مجموعه واژگانی از زبان سکایی به فرهنگ زبانی پارتیان تولید گشت و تا دوران پارسیان ساسانی بود که کمی تغییر کرد.

پارس‌ها

مهم‌ترین تیره‌ی آریانی از دیدگاه ما ایرانیان پارسیان می‌باشند. پارسیان تقریباً در مرکز فلات ایران می‌زیستند. دوشاخه‌ی نژادی آریانی - پارسی (هخامنشی و ساسانیان) حاکمیت‌های نیرومند، کارساز و درخشانی را در سرتاسر ایران پراکنده بودند و نام ایران در دوران این دو سلسله رخشانی تابناکی داشت. با توجه به موقعیت جغرافیایی - سیاسی (ژئوپولیتیک) امروزی کشور ایران، پارسیان حضوری متمرکز در نقشه‌ی امروزی ایران داشتند و نام واقعی ایران یا پرشیا (Persia) نیز خاستگاه همین اقوام پارسی می‌باشد. پارس‌ها نخستین آریان‌هایی بودند که در مرکز ایران شکل گرفتند و با پیروز شدن کوروش بزرگ بر مادها اولین حکومت کلان ترکیبی و متمرکز را تشکیل دادند. پارسیان در دو مرحله بر ایران حکومت نمودند. در دفعه‌ی اول هخامنشیان بودند که توسط کوروش بزرگ و سپس داریوش اول و دیگر پادشاهان هخامنشی، حکومتی سرآمد با تشکیلات کم‌نظیر در آن عصر برپا نمودند. برای اولین بار بود که امپراتوری ایران خودنشانی کرد و فرهنگ نوینی از حاکمیت و رفتار انسانی را به صحنه‌ی فرمانروایی و سلطنت‌داری کشانید. آنان با بسط فرمانروایی پارسی - ایرانی بر کلان منطقه و سیطره‌ی اندیشمندانه و مدبرانه بر بابل، لیدی و سرزمین‌های مجاور، نخستین امپراتوری نیرومند ایرانی را برپا داشتند. کوروش پارسی در مدت هشت سال مشغول لشگرکشی و جهانگیری در طرف مشرق و شمال ایران بود و از طرف شمال تا رود سیحون پیش رفت و در کنار آن رود شهری به اسم خود بنا نمود^۶. بعد از طرف مشرق تقریباً تا رود سند رفت و پس از آن که حکومت خود را در مشرق و مغرب محکم نمود، به طرف بابل متوجه شد (بعضی از محققین براین عقیده‌اند که لشگرکشی - های کوروش به طرف مشرق و شمال شرق، بعد از تسخیر بابل بود) (همان، ص ۶۸). پس از او پسرش تا سه سال در حال سرکوب شورش‌های داخلی بود و سپس روی به مصر کرد. داریوش اول سومین پادشاه پارسی بود که در تثبیت سلطنت پارسیان تحرکات ارزشمندی را انجام داد. از زمان داریوش اول جنگ با دشمنان وسعت یافت و داریوش پیوسته در حال برقراری آرامش و برسازی تشکیلات آراسته و نظام‌مند بر امپراتوری پارسی بود. او بود که دیوان سالاری و نظام رژیم سیاسی را با تشکیلاتی نوین و کارآمد آشکار نمود. دومین دوره از بازتابی پارسیان در سلسله ساسانیان ظهور نمود. پارسیان ساسانی با رویکرد نگرشی به نخستین پارسیان، اقدامات سترگی را برای تابناکی سرزمین ایران بکار بستند و دوره‌ی باصلابت و ممتازی را برای ایران به ارمغان آوردند.

۵ - زبان شناسان براین عقیده‌اند که (پرتو) اسم این مردم موافق موازین علمی به (پرهو) و بعد به (پلهو) و (پهلو) مبدل شد. و نجای پارتی از این جهت خود را پهلوی و پهلوان نامیده‌اند، که منسوب به قوم پارت بودند. بنابراین واژگان پهلوی و پهلوانی یعنی منسوب به پارتی‌ها (پیرنیا، ص ۱۷۴).

۶ - این شهر در زمان اسکندر دورترین شهر کوروش نام داشت. تصور می‌شود که در محل اوراتپه کنونی بود.

سکاها

هر چند قدمت سکاها خیلی مشخص و روشن نیست، اما با توجه به کتیبه‌های بدست آمده و نسخ دیرین شناختی، موجودیت آنان را به سده‌ی هشتم پیش از میلاد مسیح برگردانده و گفته می‌شود تا آغاز عصر مسیحیت حضور داشتند. قوم بزرگ سکاها بر دشت‌های اوراسیا مسلط بودند و در قلمرو وسیعی از سواحل شمالی دریای سیاه در غرب، تا مرزهای شمالی چین در شرق، به زندگی چادرنشینی روزگار می‌گذراندند. ولی درکل از آن جهت که سکاها قوم سرجمعی نبودند و در یک محدوده‌ی خاص جای نمی‌گرفتند، لذا در سه منطقه از ایشان نام برده شده است. به جز شرق فلات ایران، دو مکان دیگر برای زیست سکاها اشاره شده است. یکی در شمال حکومت پارت‌ها و دیگر در حاشیه و پیرامون دریای کاسپین یا خزر محل استقرار سکاها نام برده شده است. آنان در منطقه‌ی شرق دریای کاسپین در مناطقی چون ازبکستان، تاجیکستان، قزاقستان و ترکمنستان امروزی و در منطقه‌ی غرب دریای کاسپین در ناحیه‌ی اوستیا و تمامی پیرامون آن حضور داشتند.

در باب مهاجرت سکاها از نواحی پیرامون چین تا شمال و غرب ایران نیز پیرنیا بیان می‌نماید(همان، ص ۱۴۶): آن دوران(مقارن اوایل حکومت پارتیان) و بعد از انقراض سلسله امپراطوری(شو) در چین، تا مدتی حکومت ملوک الطوایفی بر قرار بود. سرانجام شخصی به نام تسین حکومت قدرتمندی در چین برپا کرد و با ساخت دیوار چین از تعرض و تاخت و تاز اقوام وحشی هون جلوگیری کرد. بدین علت قوم هون(از نژاد اصفه) چون مسیر چین را بسته دیدند، برای تاخت و تاز به غرب هجوم آوردند و باعث شدند تا قوم زردپوست دیگری با نام یوئه‌چی از محل خود رانده شوند(۲۰۰ق.م.). آنها نیز ناچاراً به سمت مردم سکاها(ساکن بین سیحون و جیحون) حمله بردند. این بود که سکاها که قومی آریانی بودند از سمت غرب به افغانستان امروزی هجوم آوردند و در سیستان ساکن شدند. به این علت بود که از نیمه‌ی قرن دوم پ.م. نام اصلی (سیستان) که زرنگ بود به سکستان تغییر یافت و بعدها سیستان نامیده شد.

سکاها مردمانی قوی و سلحشور بودند و غالباً با صورت صحراگردی در طول آسیای میانه تا رود دانوب می‌زیستند(همان، ص ۱۱). پیرنیا همچنین در صفحه ۸۵ آنها را مردمانی آریانی که در روسیه جنوبی حالیه سکنی داشتند، ذکر نموده است. سکاها در بخشهای مختلف این صفحات وسیع و دشتهای پهناور، نام‌های گوناگون داشت و در هر منطقه نام آنها تغییر می‌کرد. مهمترین قبایل سکاها که غالباً در دشتهای جنوب روسیه امروزی می‌زیستند، اسکیتی‌ها یا اسکوتی‌ها، سرمته‌ها، ماساگت‌ها، تورانی‌ها و آلان‌ها بودند. به سبب زیادی تعداد قبایل سکایی، پارسی‌ها به هر کدام از آنان پسوندی می‌دادند. در کتیبه‌های هخامنشی سکاها به چهار دسته تقسیم شده‌اند: سکا‌های هوم‌نوش(سکا‌های بالای جیحون)، سکا‌های تیزخود(سکا‌های بالای سیحون)، سکا‌های فراسوی سغد و سکا‌های فراسوی دریا(کریمه و دانوب). از این چهار گروه، سه تای آن مختص خاور دریای کاسپین و چهارمی، مختص باختر دریای کاسپین بودند.

چنانچه در کتیبه‌های هخامنشی نگاشته شده؛ سَک یا سَکا نامی است که در زبان پارسی باستان برای سکا‌هایی که از طرف آسیای میانه با ایرانیان سروکار داشتند، به کار رفته‌است. این قوم بزرگ در روزگار کوروش بزرگ و داریوش کبیر، سرتاسر روسیه جنوبی، از آسیای میانه گرفته تا کرانه‌های شمالی دریای خزر و دریای کاسپین و سیاه را مسکن قبیله‌های ایرانی‌تبار خود مانند (سغدی، بلخی، مادی، پارسی) قرار داده بودند. این قبیله‌ها که در جنوب روسیه امروزی می‌زیستند، پیوسته به وسیله قوم متمدن پارسی تهدید می‌شدند. زیرا تمدن پارسی پیوسته در حال گسترش بیشتری بود و این گسترش تمدنی مورد قبول سکا‌های نیرومند نبود. سکا (از ریشه فارسی باستان ska به معنی «نیرومند، قدرتمند» خوانده می‌شدند). در حالی که یونانی‌ها، این مردم‌ها را اسکیت‌ها می‌نامیدند. حال آنکه سکا‌ها خودشان را skuda می‌نامیدند، که برگرفته از ریشه هندواروپایی skeud است. دیاکونوف، این واژه را «چالاک» ترجمه کرده است. سکا‌ها در نوشته‌های هرودوت، به سکیت مشهور می‌باشند. در زبان یونانی سکیت به معنی پیاله است. از این‌رو، یونانی‌ها آنها را افرادی پیاله به دوش یعنی خانه به دوش می‌نامیدند. هرودوت می‌افزاید سکا‌های اروپایی خود را سکلت (Secolotes) می‌نامیدند. همین کلمه در زبان‌های اروپایی به سیت (Scythe) تبدیل شده‌است. سکا‌ها یا سیت‌ها غالباً مردمانی متمدن نبودند. بیشتر سکا‌ها به زندگی صحرائشینی و دامپروری اشتغال داشتند و با قشون‌کشی و دستبرد به زیستگاه‌های مردمی پیرامون خود روزگار می‌گذراندند. سکا‌ها که از اقوام متعددی تشکیل شده بودند، در روزگار مادها نیز فراوان به مرزهای منطقه جنوبی فلات ایران می‌تاختند. اینان گاه با آشوریان هم پیمان می‌شدند و گاهی دیگر زیر فرمان مادها با آشوریان می‌جنگیدند. با آغاز کار هخامنشیان، درگیری‌های مرزی با سکا‌ها دنباله پیدا کرد. پیرنیا در صفحات ۵۳ و ۸۵ کتاب تاریخ ایران اشاره می‌نماید که آنان در دوران هوخ شتر پادشاه ماد و داریوش اول به سرزمین ایران حمله نمودند که هر دو بار از ایران تارنده شدند.

ولی با همه احوال خاطر نشان می‌شود که سرزمین پارسیان به جهت آبادانی و ثروت سرشار و تمدن رو به رشد، همیشه هدف تاخت و تاز و تاراج اقوام سکا‌ها قرار داشت. در آن فضای مبارزه‌گری و جنگاوری آن اعصار، سکا‌های آریانی همواره ضدیت و مبارزه‌ی دایمی با پارسیان و دیگر اقوام آریانی در قلمروی فلات ایران داشتند. ضمن آنکه از رابطه خوب و نزدیکی با قوم پارتی برخوردار بودند و با تمدن ایران زمین سایش داشتند، ولی بازهم هرازگاهی با دشمنان حکومتی ایران مانند رومی‌ها نیز پیمان تاکتیکی می‌بستند و به رومیان در حمله به حکومت‌های ایران در زمان ساسانیان کمک می‌کردند. آنان علیرغم نزدیکی به فرهنگ پارسیان و دیگر اقوام متمدن ایرانی، هرگز از فرهنگ زیستی ایستا و عقلانی برخوردار نبودند و زندگی متمرکز و سرجمعی نداشتند. همانطور که در بخش معرفی پارتیان بیان شد، اگرچه سکا‌های آریانی اثرگذاری مقطعی و موقتی در تاریخ ایران داشته و امتزاج نژادی و فرهنگی - زبانی گسترده‌ای با مردمان ایرانی ایجاد نموده بودند. ولی بیگمان به سبب طریقه زیست صحراگردی و موقت نشینی، هیچ‌گاه نتوانستند تمدنی مستقل و ماندگار برای خود ایجاد نمایند. بر همین اصل است که در تاریخ کهن و باستان ایران زمین نامی پایدار و جاودان از این قوم بزرگ و نیرومند آریانی باقی نمانده است.

تورانیان

فریدون اسطوره‌ی ایرانی سه پسر به نام‌های سلم و تور(از مادر شهرناز) و ایرج(از مادر ارنواز) داشت. در کتب متاخر ناحیت ترک و خزر و چین و ماچین و تبت و شرق را بتفاوت خاک تور و ممالک روم، روس و آلان و مغرب را خاک سرم(سلم) دانسته‌اند(فرهنگ محمد معین، شرح واژه تورانیان). توضیح آنکه ایران زمین را هم محل پادشاهی ایرج نام نهاده‌اند. محمد معین توران را سرزمینی آن سوی آمودریا(جیحون) متصل به خوارزم معرفی نموده که از شرق تا دریاچه‌ی آرال امتداد داشته. بطلمیوس یونانی نیز ناحیه‌ی خوارزم را خاستگاه تورانیان دانسته است. در شاهنامه به ممالک ترکان و چینیان، توران اطلاق شده که به واسطه جیحون از فلات ایران جدا می‌گردد. البته تورانیان و ایرانیان از یک نژاد بوده‌اند^۷ و اختلاف و نزاع آنان بیشتر به دلیل اعتقادات مذهبی بوده؛ چراکه تورانیان بر دین قدیم خود، و ایرانیان دین زرتشت را پذیرفته بودند(۷). منتهی ایرانیان زودتر شهرنشین و متمدن شدند و تورانیان به همان وضع بیابان نوردی و چادرنشینی ماندند(همان). ویلهلم بارتولد ترک‌شناس - ایران‌شناس نامور روس نیز بر دشمنی تورانیان با آریان‌های ایرانی تاکید داشته و تورانیان را شاخه‌ای با فرهنگ نازل‌تر از قوم آریایی دانسته است.

به هرروی معین برخلاف پنداره‌های موجود در باب فاصله‌ی نژادی بین توران و ایران، سرزمین این دو را آریایی دانسته و سرزمین همه‌ی آنها را مرزوبوم قوم آریایی تلقی می‌کند. ولی باید در نظر داشت تورانیان در اصل از نژاد سکاهای شرقی ایران می‌باشند. در منابع اشوری مربوط به سال‌های ۶۴۱ یا ۶۴۰ پیش از میلاد این قبایل چادرنشین سکایی شناخته می‌شدند. و واژه تورا در یشت‌های اوستا قبایل چادرنشینی را توصیف می‌کند که اسب‌های تندپا دارند و دشمن ایرانی‌های یکجانشین هستند. در کعبه زرتشت^۸ نیز سرزمین توران جزء ایالت‌های ایران به شمار آمده است. کهن‌ترین منبع به زبان هند و اروپایی که به کلمه توران اشاره می‌کند کتاب اوستا است و تمامی تورانیان در این کتاب نام‌های ایرانی دارند. رهبر تورانیان آریان‌های ایرانی بودند که در شرقی‌ترین حدود فلات ایران قرار داشتند. آنان به صورت نیمه وحشی و صحراگردی زندگی می‌کردند و دامداری عمده شغل ایشان بود(برداشت از اینترنت). در حال حاضر نیز می‌توان بازمانده‌های آنان را در نواحی مشخصی از چین مشاهده نمود. البته اینان شمایل چینی ندارند و بیشتر به ایرانیان شباهت دارند.

سرم‌ها(سارومات‌ها)

۷ - خاطر نشان می‌گردد که در عصر پیشدادیان و کیانیان، سرزمین ایران و تور یکی بوده و تفاوتی از منظر پایگاه ژئو پولاتیک نداشتند. براساس شاهنامه، جنگ رستم(فرزند زال و نوه‌ی سام) و افراسیاب(فرزند پشنگ و نوه‌ی تور) نبرد دو اسطوره‌ی تورانی- ایرانی بوده که در زمان پادشاهان پیشدادی(تورانی) و کیانیان(ایرانی) رخ داده بود.

8 - کعبه‌ی زرتشت نام بنای سنگی چهارگوش مکعب مستطیل و پله داری در محوطه‌ی نقش رستم در کنار روستای زنگی آباد شهرستان مروشت فارس در ایران است. این بنا در دوران هخامنشیان ساخته شده و دقیقاً روبروی آرامگاه داریوش دوم قرار دارد.

سرمت یا سارومات نام سرزمینی است که قوم سرمتی در آن می‌زیستند. سرزمین سرمتها در شرق از دریاچه آرال تا رومانی و مجارستان امروزی در غرب ادامه داشت. قبایل سرمتی گوناگونی که با لهجه‌های مختلف ایرانی سخن می‌گفتند، از بخش‌های شرقی «دن» آمده و در پهنا‌ی جنوب روسیه مسقر گردیدند.

بیان شد که سلم بزرگترین فرزند پادشاه افسانه‌ای ایران بود. نام او در نوشته‌های باستان به صورت «سئیریم» و «سرم» نیز خوانده می‌شده است و نام سرمان در تاریخ به صورت «سرمت» و در لاتینی «سرمتای» و سارومات آمده است. در برخی آثار کهن سرمت‌ها را ایرانی قلمداد نموده‌اند. این گروه پس از جدا شدن از ایران و تورانیان، قرن‌ها در مکان اولیه‌ی خود در جنوب روسیه می‌زیستند. اما به دلیل تنگناهای ایجاد‌ی از طرف حکومت‌های قدرتمند در ایران بعدها به سمت مرکز اروپا گسیل شدند و در دراز مدت با امتزاج نژادی با دیگر مردم بومی اروپا از جمله اسلاوها، مردمان رومانی، مجارستان، یوگسلاوی، کرواسی، یونان و ایتالیا را تشکیل دادند. بسیاری تاریخ نگاران خاستگاه سرمت‌ها و آلان‌ها را در کلان قوم سکاها می‌دانند.

آلان‌ها

آلان‌ها آریان‌های ایرانی بودند و در ابتدا در نزدیکی دربند داریال سکنی داشتند. لیکن بعدها اراضی وسیعه را از دربند واقع در کنار دریای خزر تا مصب رود ولگا یا ادیل تصاحب کردند. مغول‌ها در قرن هفتم هجری اینها را کوچ داده به ممالک مختلفی بردند. چنانکه در چین هم آثاری از اینها یافته‌اند. آلان‌ها را (آس) نیز می‌نامیدند و مردم اُست که در قفقاز سکنی دارند از اعقاب آنها می‌باشند (همان، ص ۱۶۴- پای نوشت). از دید تاریخی و باستانشناسی سکاها، سرمت‌ها و آلان‌ها از یک دیگر جدا نبوده و هر سه ادامه دهنده‌ی فرهنگ هندواروپایی و ایرانی در شمال قفقاز بوده‌اند و تنها از دید نام متفاوت شده‌اند. در سده‌ی پنجم میلادی و آغاز سده‌ی ششم میلادی آلان‌ها متحد ایران، بر ضد امپراتوری روم شرقی (بیزانس) بودند. همبستگی آلان‌ها با اقوام ایرانی با هجوم لشکریان تاتار و مغول فرو ریخت. پس از هجوم مغولان رفته رفته نام آلان‌ها از منابع تاریخی محو شد و آلان‌هایی که در محل کنونی اوستیای شمالی و جنوبی و سرزمین‌های همجوار آن سکنی داشتند، به بازینی نام اوست به خود گرفتند (۸).

ماساگت‌ها (ماساژت‌ها)

ماساگت‌ها یا ماساژت‌ها یکی از اقوام ایرانی‌تبار از تیره‌ی سکایی نیمه‌صحراگرد در آسیای میانه بودند. درباره نام ماساگت پژوهشگران تاکید دارند که ماساگت به معنی "بزرگ" گت است. همچنین باور دیگری نیز وجود دارد، ماساژت‌ها که در اصل از سکاها بودند، معنی نامشان "نیرومند" گت می‌باشد. ماسا در پارسی میانه به معنی بزرگ است. در اوستا نیز ماسا به معنی بزرگی استفاده شده است (۹). ماساگت‌ها از تیره‌های سکایی و آریایی در شرق دریا کاسپین و کناره‌ی رودسیر دریا بودند. اما بنا بر نظر هردوت ماساژت‌ها در صحرای بزرگی در شرق دریای خزر زندگی می‌کردند و چند بار اشاره می‌کند که

آنها فراتر از رودخانه ارس (Araxes) می‌زیستند. ولی به واقع چون هرودوت شناخت کاملی از جغرافیای آسیا نداشت، لذا رود سیحون را با ارس اشتباه فرض نموده و نظر درستی در این باب ارائه نداده است. حتی هرودوت از آنها به عنوان ملتی شجاع و بزرگ یاد می‌کند. حال آن‌که کلیه تیره‌های سکایی به تندخویی و شقاوت رفتاری متهم بودند و به جهت زیست بدوی و بیابان نشینی و صحراگردی، تمایل زیادی به هنجارها و آرایه‌های شهرنشینی و تمدن‌سازی نداشتند و به همین جهت بوده که تیره‌های سکایی مزاحمین و معارضین دائمی برای حکومت‌های مرکزی ایران بوده‌اند. این ضدیت با پارسیان رسم متداول تبار سکایی و تیره‌های مختلف آن بود. بنابر نظر هرودوت مورخ یونانی؛ محتمل است که کوروش بزرگ موسس سلسله هخامنشیان به دست قوم ماساژت با فرمانروایی ملکه تهم رییش از تبار همین سکاها کشته شده باشد. و یا اینکه ماساژت‌ها با همراهی دیگر اقوام سکایی در جنگ قباد اول (بیستمین پادشاه ساسانی) با رومیان، کمک ارزشمندی به سپاه بیزانس روم نمودند و از شکست سپاه روم جلوگیری کردند. چراکه اگر ماساژت‌ها نبودند، قشون بیزانس حتما شکست می‌خورد (همان، ص ۲۰۸).

کوشانی‌ها

یوئه‌چی‌ها مردمانی بودند که در ۱۶۳ پ.م. در بین جیحون و سیحون به سکاها فشار آوردند و آنان را به باختر راندند. پس از آن در ۱۳۰ پ.م. باختر را از آنان گرفتند و سکاها به ناچار به طرف سرزمین‌های باختر از طرف جنوب گسیل گردیدند. طایفه‌ای از یوئه‌چی‌ها موسوم به کوشان طوایف دیگری را در ازمنه‌ی بعد مطیع نموده، دولتی تشکیل دادند که موسوم به کوشان شد. رومی‌ها نیز برای آن که بر ایران فشار داشته باشند، با آنها روابطی داشتند. مقارن این زمان در ۴۲۵ م. باز مردمانی از بالای جیحون بر مردم کوشانی حمله بردند. این مردم با یوئه‌چی‌ها قرابت داشتند و چینی‌ها آنان را یزا و رومی‌ها هفتالی و مورخین ایرانی هیاتله نامیده‌اند (همان، ص ۱۹۹).

کوشانی‌ها آریان تبارانی بودند که همراه با دیگر آریان‌ها وارد فلات ایران در منطقه‌ی باکتريا شده بودند. برخی از منابع هندی و اروپایی کوشانی‌ها را تخاری می‌خوانند، ولی وابستگی ایشان به پادشاهی یوئه‌چی را رد نمی‌کنند. اینان منطقه‌ی کابل را از زیر نفوذ آریان‌های پارتی خارج نمودند و شاهنشاهی کوشانی را در شرق حکومت پارت‌ها در قسمتی از آسیای مرکزی (افغانستان، پاکستان و مناطقی از شمال هند و شمال غرب چین) در بین سال‌های ۷۸ تا ۳۷۶ م. برقرار ساختند. دین این مردم برخلاف دین جاری در منطقه، بودایی بود و تندیس‌های بودای بومیان یادواره از این قوم می‌باشند.

هیاتله (یفتلی‌ها)

مردمانی بودند که مانند کوشانی‌ها درباره اصل و نسب‌شان دو دیدگاه عمده و متفاوت وجود دارد: دیدگاه اول این طایفه را از اقوام ایرانی - آریایی و دیدگاه دوم از اقوام ترک می‌خواند. جلیل دوستخواه، گزارشگر و پژوهشگر کتاب «اوستا» در رابطه با

هیاتله چنین می‌نویسد: "در اوستا «خویون» یا «هویون» و در پهلوی (خُیون) یا «هَیون» و در فارسی «خیون» یا «هون» نام سرزمین و مردمی بوده است در آن سوی آمودریا (جیحون) که به احتمال زیاد یکی از اقوام ایرانی به شمار می‌آمده‌اند. در اوستا «خیون» از قبیله‌های تورانی شمرده شده است. از نخستین صدهای میلادی (مساوی اواخر دوره اشکانی) که اقوام ترک تبار در این سرزمین و بخشهای گرداگرد آن، جانشین اقوام ایرانی شدند، به تدریج «خیون‌ها» یا «هیون‌ها» با ترکان و هفتالان یا هیاتله یکی به حساب آمدند". به نظر می‌رسد آنانی که هیاتله (خیون) را ترک تبار می‌دانند به خاطر آن باشد که این طایفه در اوستا از قبیله‌های تورانی معرفی شده است و توران که در شاهنامه فردوسی در برابر ایران قرار دارد، ترک پنداشته شده است. در حالی که بسیاری از محققان و مورخان شهیر، توران را ترک ندانسته بلکه آریایی تبار معرفی می‌کنند. جلیل دوستخواه، در این رابطه می‌نویسد: «ترک خوانده شدن تورانیان و ترکستان نامیده شدن سرزمین توران که در متن‌های فارسی و عربی و از آن جمله در شاهنامه راه یافته، حاصل یک اشتباه تاریخی است که بر اثر مهاجرت اقوام ترک تبار آسیای میانه به سرزمین باستانی توران از روزگار اشکانیان به بعد پیش آمده است.»

پیرنیا اشاره دارد که هیاتله را هون‌های سفید نیز نامیده‌اند. هیاتله مردمی خیلی قوی و تازه نفس، پیدایش آنها در این طرف جیحون و اشغال باختر، وحشتی در شرق تولید کرده بود (۴۲۵ م.) و ایرانی‌ها از تاخت و تاز آنها در اضطراب بزرگی بودند (همان، ص ۱۹۹). هرچند در دوران هخامنشیان این سکاها بودند که همیشه مزاحم حکومت‌های ایرانی بودند؛ اما در دوران ساسانیان قضیه فرق داشت و اقوامی از یوئه‌چی (هیاتله، کوشانی) مزاحمین جدید بودند. ایرانی‌ها پیوسته از تاخت و تاز هیاتله در امان نبودند. بهرام گور با جنگی سخت آنان را تا جیحون عقب راند و با شکست هیاتله، تاج خاقان این قوم را که جزو غنایم جنگی بود به عنوان زینت آتشکده‌ی آذرگشسب شهر شهر شیز^۹ قرار داد (همان، ص ۱۹۹). هیاتله در زمان فیروز (پیروز) اول هجدهمین پادشاه ساسانی، بازهم به امپراتوری ایران حمله‌ور شدند. طی جنگ نخست آخ شنوار یا خشنواز پادشاه هیاتله به صلح راضی شد، اما به شرط آن که شاه ایران دخترش را به عقد او درآورد. اما فیروز شاه حيله کرد و کنیزش را برای او فرستاد. این بود که خشنواز با ترفندی سیصد صاحب منصب ایرانی را بکشت یا نقص عضو نمود. و این شد که جنگ دوم به هیاتله ایجاد گردید. ولی بازهم فیروز شاه شکست خورد و خوشنواز به شرطی صلح را پذیرفت که شاه ایران در پیش او به خاک افتد و چنین شد. اما آخرین جنگ هیاتله با ایرانیان در زمان قباد اول پسر فیروز حادث شد و طی ده سال (۵۰۳ م. - ۵۱۳ م.) آنچنان شکست فاحشی بر هیاتله وارد آمد که از آن پس دیگر به ایران نگاه نکردند. بعدها خسرو اول انوشیروان عادل بیست و یکمین پادشاه ساسانی، با استفاده از صلح پیش آمده با بیزانس از فرصت استفاده نمود و با اتحاد با خاقان ترک‌ها^{۱۰} (تقریباً حدود سال ۵۵۷ م.) بر هیاتله حمله برد. در این جنگ پادشاه هیاتله کشته و سرحدات

۹ - شیز همان گنزرک بود. در آن دوران آذربایجان دو کرسی داشت؛ گنزرک و اردبیل این دو کرسی بودند و گنزرک تخت سلیمان امروزی می‌باشد (پیرنیا، ص ۱۹۹ - پای نوشت).

۱۰ - انوشیروان دختر خاقان ترک را به همسری پذیرفت.

۱۱ - ترک‌ها تیره‌ای از هون‌ها بودند و این تیره که موسوم به آسنا بودند از فشار امپراتور چین در سال ۴۳۳ م. کوچیده و به طرف مغرب رفته بودند. کلمه‌ی ترک از کوهی است که شبیه به کلاه خود است و کلاه خود را در زبان ترکی دُورک

هیاتله بین ایران و خاقان ترکها تقسیم گردید و به این ترتیب بود که هیاتله از صفحه‌ی روزگار پاک شدند. حتی در این زمان بود که مستملکات ایران در هند که قبلا به واسطه‌ی فشار هون‌های سفید(هیاتله) از تصرف ایران خارج شده بود، مجدداً به ایران بازگشت و سند و پنجاب در حیطه‌ی امپراتوری ایران قرار گرفتند(همان، ص ۲۱۴).

میتانی‌ها

در دوران آشور میانه، مورسیلی یکم از شاهان هوری (۱۶۲۰ تا ۱۵۹۰ پ.م.) در جنگ با دولت بابل سبب فروپاشی حکومت بابل به سال ۱۵۹۵ پ.م. گردید. اما در این اثنا در کشاکش جنگ قدرت بین آشور میانه و هیتی‌ها که توانمندی تشکیل حاکمیت انباشته در آن منطقه بوجود نمی‌آمد؛ یکی از اقوام آریانی(احتمالاً از مادهای ایرانی - آریانی بودند)^{۱۲} با هوریان و آموریان متحد شد و در نهایت دولت نیرومند میتانی شکل گرفت. این تمدن در هزاره‌ی دوم پ.م. در ناحیه‌ی شمال شرقی میان رودان پایه‌گذاری گردید. تمدن میتانی در شمال میان دو رود از نوزی (کرکوک امروزی) و رود دجله در خاور تا مرکز سوریه (نوهشه) در باختر کشیده شده بود. مرکز آن در نزدیکی سرچشمه‌ی رود خابور قرار داشت و دارای دو تختگاه تایتبه و وشوکنی بود، لذا پایتخت میتانی را واشوکان‌نی می‌نامیدند^{۱۳}. سینوهه نیز در صفحه‌ی ۵۲ کتاب خود میتانی را در محل تقریبی سوریه امروزی ترسیم نموده است. میتانی‌ها به کشاورزی و دامداری اشتغال داشتند، ولی از نیرومندی جنگی ویژه‌ای برخوردار بودند. به حدی که حتی حکومت قدرتمند مصر در آن زمان از میتانی‌ها وحشت داشت و همیشه سعی می‌نمود از جنگ با میتانی‌ها پرهیز کند. هم‌اوردی مصر و میتانی به صورتی نزدیک بود که گفته می‌گردد، نفرتی‌تی همسر آختاتون نیز میتانی بود. حتی سینوهه معتقد است که مادرش شاهزاده‌ای از میتانی و همسر فرعون مصر بوده که ملکه تی‌ئی(همسر قبلی فرعون) او را توسط زهر یا غصه کشته و سینوهه را به آب سپرده است. به نظر می‌رسد که واژه «میتانی» یک واژه بندی بومی باشد که در کتب مقدس (عتیق و جدید) حران^{۱۴} نامیده شده است(گرچه این موضوع هنوز مورد بحث است). سالنامه-های آشوری از مردمانی با عنوان «خوری» یاد می‌کنند که در شمال خاوری سوریه زندگی می‌کرده‌اند. این تمدن از سال ۱۵۰۰ تا ۱۳۶۰ پیش از میلاد به مدت ۱۴۰ سال حکومت کرد. دوران آن در صفحه ۲۹۰ جلد نخست از کتاب تاریخ تمدن، اقوام هاتی یا هیتی و میتانی را متمدن‌ترین و نیرومندترین اقوام هندواروپایی در روزگار کهن دانسته و درباره‌ی میتانی‌ها نظر دارد: «از نخستین اقوام هندواروپایی شناخته شده در آسیا هستند که خدایانی به نام میترا، ایندرا و ورونه را پرستش می‌کردند. انتقال این خدایان به پارس و هند راه را برای ما هموار می‌سازد تا خط سیر تکامل و تطور نژادی را که به شایستگی تمام به نام (نژاد آریانی) نامیده می‌شود، رسم کنیم».

گفته‌اند. پادشاه این قوم لقب خاقانی داشت و اولین خاقان ترکها تومین نامی بود که در سال ۵۳۳ ه. قوت کرد. خاقان ترک-های معاصر انوشیروان را مکنان خان می‌نامیدند(۵۵۴ ه.م.) (پیرنیا، ص ۲۱۴).
۱۲ - کردهای شمالی ایران را از نژاد میتانی دانسته‌اند(۱۰).
۱۳ - این منطقه همان راس‌العین امروزی است.
۱۴ - حران بین اِدس و راس‌العین واقع بود.

هیتی‌ها(هاتی‌ها)

هیتی‌ها از نژاد آریانی در منطقه‌ی آسیای صغیر بودند. اینان در اصل مادتبار و در شمال حکومت میتانی هم مرز بودند.^{۱۵} پیرنیا در صفحه‌ی ۳۲ کتاب تاریخ ایران بیان می‌نماید؛ تا چهل سال قبل هیچ اطلاعی از مردم مذکور نبود و فقط اسمی در ایلیاد شاهکار هومر یونانی از این مردم دیده شده است. او دولت هیت‌ها را به ۱۷۰۰ پ.م. مرتبط دانسته و آن دولت را از دول معظمه عهد قدیم دانسته که تا هزار سال وجود داشته و سرانجام بدست آسوری‌ها منقرض شده است. ویل دورانت هیتی‌ها را متمدن‌ترین و نیرومندترین قوم هندواروپایی در دوران کهن دانسته و بیان می‌کند(همان، ۲۹۰ و ۲۹۱): «این مردمان از راه بوسفر و هلسپونت(داردanel) و دریای اژه یا از راه قفقاز به شبه جزیره کوهستانی واقع در جنوب دریای سیاه که اکنون آسیای صغیر نامیده می‌شود هجرت کرده و به عنوان طبقه‌ای جنگاور در آن مستقر شده و بر بومیان آن سرزمین که کارشان کشاورزی بود مسلط شدند. حوالی ۱۸۰۰ پ.م. اثر این قوم را در نزدیکی سرچشمه رودهای دجله و فرات می‌یابیم. از همین جاست که قشون و نفوذ خود را بر سوریه گستراندند و مدت‌ها مایه پریشانی خاطر امپراتوری مصر گردیدند. هیبت و قدرت آنان چنان بود که رامسس دوم فرعون مصر ناچار می‌شود با آنان پیمان صلحی ببندد و به برابری پادشاه‌هاتی با خود اعتراف کند».

دولت هیتی از حاکمیت ویژه‌ای برخوردار بود و سعی داشت با درون سازی قدرتمند و متمدن، کشوری با مظاهر جداگانه از دیگر کشورهای منطقه باشد. باآنکه در آن زمان فلز مس برترین عنصر فلزی بود و تمامی تجهیزات جنگی از مس ساخته می‌گردید^{۱۶}، اما این مردمان با دستیابی به کانی آهن که در آن بوم و اوراتور زیاد یافت می‌شد، تجهیزات جدید و مدرنی ساخته بودند و بر منطقه سیطره مناسبی داشتند. به همین جهت بود که سینه‌وه پزشک شهیر فراعنه‌ی مصری در عصر پادشاه آخناتون فرعون مصری به دستور هورم هوب(فرمانده جنگ مصری که بعدها خودش فرعون شد) به سرزمین هیت ها سفر نمود تا راز قدرتمندی آنان را کشف کند. سینه‌وه نیز در کسوت پزشک حاذق وارد کشور هیتی شد و کشفیات و دیده‌های خود را در کتابش ذکر نمود. برخلاف دورانت که هیتیان را مردمی متمدن نامیده، سینه‌وه در کتاب خود مردم هاتی(هیتی) را مردمانی خشن و بی‌رحم معرفی نموده که اسیران را کور می‌کردند و به چرخ روغن کشی می‌بستند. او اضافه می‌کند که هاتی‌ها دست اسیران دشمن را قطع، پوستشان را می‌کنند و مردمان را به سیخ می‌کشیدند. او در صفحه‌ی ۱۵۵ از کتاب خود ضمن شرح دیالوگ با یک مسئول کشور هاتی می‌نویسد: «... من این موضوع را باور نمی‌کردم؛ ولی در این کشور به چشم خود آنها را دیدم. و این عمل پسندیده‌ی یک ملت متمدن نیست. . .». با اندک توجهی به تاریخ کلان و گفتار دورانت به عنوان فردی مستقل، می‌توان گفت مطالبی که سینه‌وه در مورد این مردم نوشته، صرفاً به جهت دشمنی با

۱۶- سینه‌وه در کتاب خود اشاره دارد که در آن دوران عنصر با ارزش در ساخت تجهیزات جنگی مس بود. اما چون هیتی‌ها به آهن دست یافته بودند، لذا دولت غالب به شمار می‌رفتند و برای نظام نیروند و پیشرو تمدن مصر لازم بود که به راز سلاح‌های هیتی پی برده شود.

آنان بوده و در رخداد آنها تردید وجود دارد. هر چند که مسلم و مسجل است شیوه‌های رفتاری وحشیانه و ضدانسانی در آن دوران دقیقا الگوهای رفتاری - کنشی معمول بودند و همه مردم در حملات و قشون‌کشی به دیگر سرزمین‌ها از هر وسیله و ترفندی بهره می‌بردند. کودکان و زنان را در دم می‌کشتند یا اسیر و کنیز می‌گرفتند. بردگی و غلامانی بسیار رایج بود. و در تمامی قشون‌کشی‌ها و هجوم به سرزمین‌ها، اسیران را به سیخ می‌کشیدند یا کور می‌کردند و...

با این حال سینه‌ه گفتر مطلوبی نیز از این قوم دارد. ختوشه^{۱۷} پایتخت هاتی را از بعضی جهات برتر از تبس پایتخت مصر آن زمان فرض نموده است. او پادشاه هیتی را در عین حال رییس مذهب و رییس حکومت دانسته و اعتقاد داشته آرایه‌های زیستی متمدنانه بر هیتی حاکم بوده است. طلاق به ساده‌ترین شکل جایز بوده، ازدواج با محارم ممنوع بوده، امنیت سراسری حاکم بوده است. چون در مصر برف ندیده بود، لذا برف در منطقه‌ی کوهستانی هیتی را پرسفید قلمداد نموده که از آسمان بر زمین می‌ریزد و در تابستان آب مصرفی مردم را تشکیل می‌دهد. سینه‌ه ادامه می‌دهد که حکم اعدام در همه امور جایز نبوده و در لوای عدالت عمومی، مردم آرامش داشتند. کسی به خاطر شورش علیه شاه اعدام نمی‌شد و فقط تبعید می‌گردید. حکم قصاص در هیتی شایع نبود و پرداخت دیه مناسب‌ترین حکم در مجازات قتل برای قاتل بود. او ختوشه را شهر صنعتی نامیده، که ضمن داشتن کانی‌های طلا، مس و آهن از ثروت سرشاری برخوردار بوده و با دارا بودن استقلال ولایتی در همه‌ی مناطق، از حکومت عدالت‌گونه برخوردار بوده است. او اشاره دارد که هیتی تمدنی است که پیوسته در پی توانمندسازی درونی می‌باشد. به همین جهت ضمن اینکه با فلز آهن تجهیزات خوبی را برای میدان رزم می‌سازد، بلکه حتی دیدگاه دیگری ورای بینش موجود در مورد زیست داشتند. آنان کودکان ناقص‌خلقه و علیل را در زمان زایمان می‌کشتند؛ تا ضمن جلوگیری از هرزروی منابع مالی و غیره، نیروی انسانی سالم و شادمان در کشور رشد یابد و همیشه در مقابل دشمنان خارجی پیروز باشند. لذا مردم سالمی داشتند و در عین خوشی و سرزندگی و کمال آرامش و آسایش در درون کشور، در مقابل دشمنان هیچ رحمی نداشتند و با بدترین صورت با اسیران برخورد می‌کردند.

سینه‌ه اشاره دارد؛ مردمانی در منطقه شمال دریای مدیترانه می‌زیستند که وحشی و آدم‌خوار بودند(همان، ص ۸۰). سینه‌ه اضافه می‌کند در جزیره کرت(یونان) دختران برای خدایان(گاوهای وحشی نر شاخ‌دار) می‌رقصیدند و دوشیزگی خود را به خدای گاو هدیه می‌دادند^{۱۸}. لذا با آن که مسلم است هیتی‌ها و کرتیان در برخی امور به یک آیین بودند و در خیلی زمینه‌ها مشارکت داشتند، پس شاید بتوان گفت که احتمالاً حکومت هیتی‌ها تا سمت کرت نیز ادامه داشته بود.

۱۷ - دوران تبس پایتخت هاتی را بوغازکوی فعلی نامیده و اشاره دارد که آغاز تمدن آنان از همین شهر بوده است(همان، ۲۹۱).

۱۸ - در کرت رسم بر این بود که دوشیزگان پرده بکارت خود را به خدای گاو نر(با مشخصات ویژه که هر بیست سال در یک گاو پیدا می‌گردید) هدیه داده و تا زمان مرگ گاو، آن را می‌پرستند(سینه‌ه، ص ۱۴۴). کرتیان باور داشتند که خدای آنان در غار است و دختران برای سعادت‌مند شدن، لازم است در شب بدر از هر ماه به داخل غار بروند و برای خدای خود برقصند و اگر جان خود را در راه رقص در برابر گاو وحشی از دست دهند، یقیناً به سعادت می‌رسند(همان، ص ۱۴۵).

آرانی‌ها (آلبانی‌ها)

آرانی‌ها از آریان‌های ایرانی بودند که بین رود ارس و کورا و دریای خزر و در بند سکنی داشتند. اروپایی‌ها این مردم را آلبانی نامیده‌اند، اما لازم به توضیح است که این مردم را نباید با آلبانی‌های شبه جزیره بالخان (بالکان) یا مردم ارناوستان مخلوط کرد. زیرا آنها آریانی ایرانی نبودند و شعبه‌ی مستقلی از شاخه‌ی هندو-اروپایی می‌باشند (پیرنیا، همان، ۲۰۳- پای نوشت).

منابع اشاره

1. Thomas R. Trautman (2004): "Aryan is from Arya a Sanskrit word"; page xxxii of *Aryans And British India*
2. Oxford English Dictionary: "Aryan from Sanskrit Arya 'Noble'"
3. Encyclopædia Britannica: "...the Sanskrit term arya ('noble' or 'distinguished'), the linguistic root of the word (Aryan)..." "It is now used in linguistics only in the sense of the term Indo-Aryan languages, a branch of the larger Indo-European language family"
۴. گیرشمن. رومن؛ ۱۳۸۳، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، صفحات ۵۱-۵۳
۵. گفتگو با دکتر جهانشاه درخشانی (آریایی‌ها از شمال نیامدند). برگرفته از روزنامه شرق، شماره ۲۲۱، ۲ تیر ۱۳۸۳، صفحه ۷
۶. سعیدیان، عبدالحسین؛ مردمان ایران، انتشارات علم و زندگی - چاپ اول، ۱۳۷۵، ص ۴۳
۷. تارنما- دانشنامه‌ی مزدیسنا
۸. تارنمای ویکی‌پدیا- اوستیا
9. Rishi, Weer Rajendra (1982). *India & Russia: linguistic & cultural affinity*. Roma. p. 95.

۱۰. عطایی فرد؛ امید؛ ایران بزرگ (تاریخ شاهنشاهی هخامنشی)، انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۴، ص ۸۷

منابع

- ۱- تارنمای تخصصی تاریخ ایران؛ سوشیانت ۷ اردیبهشت ۱۳۹۲، برداشت ۹۵/۰۹/۱۰
- ۲- تارنمای ویکی‌پدیا (دانش نامه آزاد)، موضوع توران
- ۳- پیرنیا (مشیرالدوله)، حسن، تاریخ ایران، انتشارات کتابخانه‌ی خیام، به کوشش محمد دبیر سیاقی

سینوهه در ص ۱۵۰ کتاب خود از قول مینا (دختری که می‌خواست در مقابل خدای گاو برقصد و بکارتش را به او هدیه کند) می‌گوید که در هاتی نیز آیین رقص دختران در برابر گاو جاری بود.

- ۴- سینوهه: پزشک مخصوص فرعون، نویسنده میکا والتری، مترجم ذبیح الله منصوری
- ۵- گیرشمن، رومن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳
- ۶- دورانت، ویل، تاریخ تمدن، جلد اول، ۱۹۳۵
- ۷- فرهنگ فارسی محمد معین، جلد پنجم ۱۳۶۲، چاپخانه سپهر تهران
- 8- Edward A Allworth, Central Asia: A Historical Overview, Duke University Press
- 9- Herodotus, The Histories